

شمال شعب

سوم شهر یوز !



روزی که دستگاه فریبده دیکتاتوری واژگون شد

سوم شهر یور

روزی که رژیم بیست ساله محکوم بفاششد؟

روزی که دشتهای ایران از خون جوانان وطن گلگون گشت!



آن روزی را بیاوریم، ایرانیهای بدبخت و مستعبد، از خواب کران و غفلت آلود بیست ساله خود بیدار شدند، بیدار شدند و دانستند که بیست سال فریب خورده اند، فریب ظاهر سازی، فریب مدهانه گوئی، فریب زر و برق، فریب و تکرار خورده اند و امروز محکوم به ذوالو اشعلال میباشند!

ارتش شاهنشاهی ارواحناه قده (۱) که در روزهای سوم اسفند زمین را بلرزه در می آورد و بقول تملق گویان عصر طلایی، پشت سفرای روس و انگلیس را از هیبت خود دوتا میگرد؛ در تحت فرماندهی چند افسر ترسو و پشت هم انداز از میدان های کارزار گریخت و روز دیگر مانند یتیم های آوار و سرگردان، با پای برهنه پاشکم گرسنه، با روح شکسته، بالباس های ژنده، در خیابانهای تهران نمایان شد آیا آن سر باز بیچاره ایرانی

تصیری داشت!

۱۴

اوم دانسته بود که هر چه برای

راستی؟

چنگ تا چند ماه دیگر تمام خواهد شد راستی ۱۲

خیانتکاران مملکت سلامت از ایران خواهند رفت راستی ۱۲

قانون تعلیمات اجباری عملی خواهد شد راستی ۱۲

سهمیه قند و شکر هر کس مرتب خواهد رسید راستی ۱۲

باز دشتی های سیاسی ما آزاد میشوند راستی ۱۲

چنانچه رضاشاه بایران خواهد آمد راستی ۱۲

منکه این ها را باور نمیکنم: اوه... راستی ۱۲

ایل قشقائی

پوررضای آزادبخواه را بنه ایندگی خود برگزید. درود بفرزندان غیوری که همیشه جان خود را برای نجات و حراست ایران در کف گرفته اند.

آفرین به پوررضای آزاده مرد که یگانه مبارز قوی پنجه ظلم و تعدی و ستم بود و رژیم حکومت بیست ساله را محکوم نمود. تبریک از این حسن انتخاب به آزادبخواهان قشقائی

خطر!

حضور مبارک پیشوای بزرگ آقای سید ضیاءالدین طباطبائی رونوشت نسیم شمال مدت پنج ماه است ما ساکنین خیابان مفتاری از خطری که وجود انبار بزرگ شرکت نفت میهن ما را تهدید مینماید مقام نخست وزیر شهرداری و شهربانی را مستحضر شایسته شکایت و تقاضای نمایم برای انتقال انبار نامبرده به خارج شهر که با خطر حریق جان و مسکن پنج هزار نفر سکنه این خیابان را در معرض مخاطره قرار داده اقدام نمایند باوجودیکه برزن و کلانتری مربوطه کراراً محل را معاینه و وجود خطر را تصدیق نموده اند معلوم نیست چه عاملی از انتقال این کانون خطر که برخلاف مقررات بلدی تمام شهر ها و نظامنامه های داخلی در وسط انبوه جمعیت قرار دارد جلوگیری و ساکنین این خیابان را علاوه بر بی آبی و صد ها مصائب دیگر از این جهت نیز بحالت اضطراب و بلا تکلیفی باقی گذارده اند مستعدی است برای اینکه افلا عامه از درجه علاقه مندی مقامات مسئول باجرای آئین نامه و مقررات موضوعه خودشان و حفظ جان و مسکن توده زحمتکش مستحضر و بیوزان حرس و آزر سرمایه داران در قبال منافع شخصی واقف گردند این مختصراً امر بدرج فرمایند باقر توزاد - معبود میثاقی -

ثواب!

ای بازرگانان پاک ... اگر میخواهید در دنیا و آخرت از آب کوثر مانند آب انبار آقای نیک پور سلم الله تعالی فرجه میل نمایم و نزد تمام مرحوم الوکاله ها روضه باشید آقای نیک پور را برای نمایندگی اطلاق بازرگانی انتخاب نمایم برای اینکه حیونکی دلش برای مال مفت خوری لک زده و ممکن است از فراق مقام ریاست اداره بازرگانی خدای نکرده سگته ناقص کند و خون ناحقش گلوی شما را بگیرد!

بباید بالا غیرتاً این یک ثواب دنیوی و اخروی را بنمایم.

ثواب است ثواب

اینها را گفته بودند، معنی خدا - شاه - وطن را هم یاد داده بودند، اما آنروز همه به سربازان فلک زده ما، به جوانان رشید ما، خیانت کردند، به ایران و ایرانی خیانت کردند، ارتش با سازو برگ ما تسلیم شد، و یک لکه ننگ سیاه بر دامن مادر نادر نشست!

درخت پوسیده حکومت بیست ساله آخرین ثمره خود را بیار آورده بود!

نسیم شمال: ای زاهدان خواب آلود! شمارا بخدا سستی و بی خبری بس نیست!

سر افکننده و داغدار و متألّم است... سر افکننده است برای اینکه تاریخ او ننگین شد؛ داغدار است برای اینکه رشیدترین فرزندان خود را از دست داد؛ متألّم است برای اینکه نمیداند تا چه وقت باید در این اندوه سخت و طاقت فرسا بسوزد و بسازد.

ای خدای ایران تو بفریاد رس!



- ۲۶ -

من حرف خود را تمام کردم، کنار رفتم و بدیوار تکیه زدم ، منتظر مرگ شدم، خود را برای مرگ حاضر کردم ، خیلی عادی و خیلی با شوق!

اما این مرگ ؛ این مرگ لذت دهنده ، این مرگ مستی بخش ، این مرگ راحت کننده ، بسوی من نیامد ، از من گریخت . من در راه عشق ، عشق سرکش و گمشده ی خویش گشته نشدم ، من فدای قلب متلاشی شده و روح درهم شکسته خود نگردیدم

بردار او ؛ اسلحه مرا باتأنی و خفت پائین آورد ، مثل اینکه میج دست او را قطع کنند ، طیانچه را بر زمین افکند و ... و صدای ناله استغاثه آمیز او بگوشم رسید که میگفت :

« ده ! بخدا من در عمرم مورچه می رهام نکشتم ، من قاتل نیستم من آدم کش نیستم ، من نمیتوانم ترا مدموم کنم ، من قدرت ندارم خنده ی خشک و سرد من یکبار دیگر سکوت فضا را شکست و او دو باره با همان لحن استرحام انگیز خود گفت :

« نغذتید ! اوه ! آقا شما را بخدا نغذتید ، بیایید بر بدبختی ما ، بر بدبختی خانواده ما گریه کنید .

گریه کنید بحال آن جوان درمانده می که پسرعموی من است ، پسرعموی ناکام من است ؛ و اکنون آخرین دقایق احتضار را در بستر مرگ میکذرانند ، گریه کنید بحال مادری که از سرگشته گی تنها دختر خود در اندوه و اضطراب است !

شما اگر بدردهای مکروه ما آگاه بودید ، هرگز نمیبختیدید از این عشق زودتر دست بر میداشتید ، این عشق شما ، این هوس بی جای شما ، آه ! خدا با چه بگویم ! این شهوت پرستی و نفس خواهی شما ، ما را بیچاره کرد ، پسر عموی مرا به برنگاه مرگ و جنون افکند ؛ زیرا او از کودکی دلبسته ی خواهر من بود ، او را دوست میداشت ، ولی ... ولی نه مثل شما !

شما با او فرق دارید ، خیلی فرق دارید ، بیایید به خانواده ما ترحم کنید ، این شکنجه و عذاب مدش را از ما بگیریید ، بگذارید ما خوشبخت شویم ، بگذارید این دونفر بوصال یکدیگر برسند « آقا بن قول بدهید که از او ، که از خواهرم دست بردارید ، بن قول بدهید که او را فراموش کنید ، بن قول بدهید نام او را بزبان نیاورید ، این ماجرای طولانی و رعب آور را بدست فراموشی بسپارید شما از ساغر این محبت جرعه ی سعادت را نوش نخواهید کرد و شما خوش بخت نخواهید شد .

بن قول بدهید ، قول مردانه بدهید ، شنیده ام جوان با اراده می هستند ، عنیدم از قول خود بر نمیگردید ، تا این قول را بن ندهید از اینجا نخواهم رفت ، بگذارید خواهر خسته و درمانده من همینطور در خواب باشد ، در بیخوشی باشد ، در بی خبری باشد ، منم در کنار او می نشینم ، می نشینم تا شامان او را هر دورا ، باغوشدلی روانه سازید ، خوش بختی ما را تضمین کنید ...

آیاراست است که



روغن خوراکی

چندی پیش آذرنوش رئیس خواربار بنگاه راه آهن بدستکاری همایون و عقیلی و موقر مقداری روغن فاسد و مسموم از حسین مهران خریداری نموده ر آنرا با اسم روغن خوراکی «۱» بین کارمندان بدبخت راه آهن تقسیم کردند و باین ترتیب صد ها هزار ریال استفاده نموده و صاحب اتومبیل و خانه و مستغلات شدند . با آنکه عده زیادی از کارمندان بر اثر خوردن آن روغن بسختی مریض شده و عده ای هم به دیوان کیفر و بازرسی نخست وزیری شکایت کردند هنوز معلوم نیست که قضیه از راه معروف ماست مالیزاسیون «۱» چگونه حل شد ؟!

بطوریکه در آخرین ساعت اطلاع حاصل نموده ایم آقایان مقداری از این روغن را که بکلی فاسد و متعفن شده بود خواسته اند در بازار بفروش رسانند ولی هیچکس حاضر بشیرد آن نشده فقط تجار تفرغانه قلی پور حاضر شد که بیهای خیلی ارزان روغنی را که حضرت اجلها میخواستند بعمده کارمندان بیچاره راه آهن داخل کنند برای ساختن صابون خریداری نمایند اینست وضع کیف و رقت بار راه آهن تا وزارت راه و وزارت بهداشت و وزارت دادگستری با اینهمه گیجه و دبدبه خود چه کنند ؟!



ای دخترک:

ای دخترک آن کار که عار است مکن کاریکه برای خلق بار است مکن ز نهار به حسن و زور و زر گول مغز شوهر بکسی که مفتخوار است مکن

تهنیت

هیئت تحریریه روزنامه نسیم شمال بیست و سومین سال تولد نویسنده محبوب و شاعر باذوق آقای ناصر نظامی را به ایشان و خانواده محترمشان تبریک میگویند

ساعی مدیر نسیم شمال

۱ - قوام السلطنه بد کتر میلیسپویشنهاد کتبی داده که سازمان وصول مالیات جدید فطاست و داوطلب شده چنانچه با او واگذار شود ۲۰ میلیون تومان پیش از برآورد دکتر میتواند وصول نماید در غیر این صورت کسری را از دارایی شخصی خود متعهدا بپردازد .

۲ - محمد علی نادیمان مشغول خرابی شهر بور ۱۳۲۰ یادکان ساری از همان روز اول خراب در چهار راه اداره برق ساری مشغول نانوائی بوده با نمل کردن شر کریم هنوز بقیه خدمت خود را انجام نداده ...

۳ - وزارت راه در اوایل مرداد پیشنهاد صادر کرده بود که بهر یک از کارمندان ۳۰۰ کیلو هیزم از قرار ۲۵۰ ریال داده و از حقوق مرداد قیمت آنرا کسر نماید بشیر از یک عده کله گنده بکارمندان داده نشد ...

۴ - بکارمندان دولتی حریر داده خواهد شد ...

۵ - از شهریور ۳۲۰ بعد بکارمندان قراردادی وزارت راه اضافه حقوق ثابت قانونی داده نشده ...

۶ - شیخ سیکاری برای سیکار کارمندان نیز مانند شعبه های فروش تشغیف قائل شده ولی متصدیان از کارمندان پول را تمام دریافت کرده بچیب میزنند .

۷ - بعضی از مأمورین آگاهی بس از این که اموال مسروقه را با سارقین تقسیم میکنند از آنها تا مین بدنی گرفته مرخص می نمایند ...

شعله هائی که از يك روح سرکش زبانہ کشید ..

سوم شهریور ۱۳۲۰ هر جوان حساس و وطن پرستی را در شور و التهاب افکند ..
این یادداشتهای پراکنده بدون هیچگونه تحریفی از دفتر خاطرات سال ۱۳۲۰ من برای تو - ای خواننده عزیز - نقل میشود.
ناصر نظامی



اگر جنگ کردند چرا متارکه نمودند ؟
سه شنبه ۱۱ شهریور

میگویند دو ستون از لشکر کردستان در کوههای صعب العبور ایران می جنگند ؛ از های بختیاری اسلحه بدست گرفته و قیام کرده اند - ایکاش همی مردم ایران آنقدر بسا شهامت بودند که آخرین قطرهی خون خود را هم در راه میهن نثار میکردند .

خایا ! این چه بدبختی عظیمی بود که دامنگیر ما شد ؟
چرا ما اینطور شدیم ؟ چرا این ننگ تاریخی بر دامن ما نشست - چرا نشست - چرا نشست .
چهارشنبه ۱۴ شهریور

طبق فرمان آسمانی ! و وحی منزل ! حکومت نظامی از یاد ترازساعت نه نمی توان در گوشه و کنار شهر بود ؛ باید در کنج خانه نشست و اشک ریخت اشک ریخت به بدبختی و ننگ مردمی که بیست سال فریب خوردند - بیست سال بیست ترین حکومتها را داشتند بیست سال ۰۰۰ بیست سال تمام !
شنبه ۱۵ شهریور

خوب ما را زیر دست بیگانگان انداختند - خوب این وزرای خائن و پشت هم انداز ما را آلت دست خود قرار دادند !

بت بزرگ

شنیده میشود که آقای گلشایبان نامزد بست استانداری اصفهان است البته کسی که صداقت او امانت او خود را در معامله کثیرا ثابت کرده و جدیت او و ایقت خویش را در شهرداری تهران در باره فروش آب بمالکین و نرساندن آب به محله های جنوبی شهر به منصف ظهور رسانیده جای آن دارد که به مقام صدراعظمی نائل شود و مجسمه ای او را با طلا بریزند و در میدانهای شهر نصب کنند تا نسلهای آینده کاردانی و پاکدامنی آن بت بزرگ را سرمشق خود قرار دهند و بوجود یک چنین بزرگواری مباحثات و افتخار نمایند !

تمبر پست

« قبل بود بسبزه آراسته شد !! »
پست خانه مبارکه از زمان صدارت عظمای ساعد سین تمام کارهایش منظم و مرتب بود (۱) وزیر هم داشت (۲) سرعت جریان امور آنهم همه را بحیرت و تعجب انداخته بود (۱) تمام اینها کم بود .. تازگی چندی است بدبخت بیچاره بکلی آسی پاشی شده و آه در بساط ندارد ... بودجه هم ندارد که تمبر یکشاهی چاپ کند ... از ادارات روزنامه مقدار روزنامه ای را که باید توزیع شود تحویل میگیرد و یکشاهی یکشاهی هم کرایه دریافت مینماید و بجای آنکه تمبر بچسباند یک مهر علیه السلام یروز نامه ها میکوبد (علامت اینکه کرایه گرفته ایم) .
خدایا شکر کشور دموکراسی مجلس دموکراسی دزدهای دموکراسی ملت دموکراسی نون و آب وسیگار و زندگی دموکراسی . اینهم پست خانه و کابینه و تمبر دموکراسی . تا به بینیم فردا صبح سر از خواب بر داریم چه چیز دموکراسی جدیدی داشته باشیم ؟

زندگی متعبر و هولناکی برای ما شروع شده - میگویند پیشنهادات متارکه انگلیس و شوروی خیلی سخت و غیر قابل اجراست ..
زنده باد آزادی !
سه شنبه ۱۸ شهریور

توی این ممر که ، که تمام نظامیها را لغت و عور از سر باز خانه های بیرون کرده اند - و هیچکس حاضر نیست دم از استقلال مملکت برند از طرف رئیس اداره پشت سر هم بن ابلاغ میشود که وضعیت نظام وظیفه « ۱ » خود را روشن کنم و الا بن حقوق نخواهند داد !
ای به جهنم ..
چه نظامی ؟ چه کشکی ؟ چه بشمی ؟
خرمان کجا بود که بالانش باشد ؟ باز امروز از آن روزهای بود

سه شنبه ۴ شهریور

حالم هیچ خوب نیست ، بیمارم ! این بی شرف های رزل ، این رجال دزد و غارتگر به ایران خیانت کردند ، روس و انگلیس به دولت ما اعلان جنگ داده اند ، امروز و فردا است که هیولای جنگ با حربه تیز و برنده خود بر دم دست بسته و ناتوان ایران حمله کند ، امروز و فردا است که همه از یکدیگر دور بیفتیم .
او ! ما چکار خواهیم کرد ؟

چهارشنبه ۵ شهریور

او هم رفت ، تنها دوست من به میدان جنگ رفت ، چرا من نباید در این هنگام به کومک میهن پایمال شده خود بشتابم ؟
اعلامیه شماره یک ارتش منتشر

اثر ندارد!

این دوره کسی که زر ندارد از پیش جهان غیر ندارد اندر دل سخت مالداران آه تقرا اثر ندارد زاهد بشیال حورعین است او کار به کارگر ندارد

شده ، شهر های باز و بی دفاع یکی پس از دیگری بمباران میشوند ، من در تب سختی میوزم ، آنقدر اشک ریخته ام که طاعت بردباری ندارم .
پنجشنبه ۶ شهریور

حکومت نظامی در شهر اعلام شده ، حکومتی که پایه های آنرا محمد عیاش مستبد گذارده بود بچه درد ما می خورد ؟
از ساعت نه به بعد بیرون رفتن قدغن است ، وضعیت کشور زیاده از حد مبهم و تاریک بنظر میرسد .
زندگی صورت خوشی ندارد !
وای ای وطن ستم دیده من ، تو چه بدبختی ؟
یکشنبه ۹ شهریور

همه جا تاریک است ، همه جا بی روح است ، اگر امروز از خانه بیرون نیامده بودم ، شفه میشدم ؛ گامگاهی صدای غرش هواپیمائی شنیده می شود پاره کافه های تبلیغاتی بیرون میریزد و دیگر هیچ !
دوشنبه ۱۰ شهریور

چقدر وقاحت ؟ چقدر بی شرمی ؟ اگر قدرت نداشتند چرا جنگ کردند ؟

دو برابر

صاحب سینمای پارس که از تصدق سر دم و کراسی نوزاد ما به نوای بزرگی رسیده است بدون هیچ دستاویزی و برخلاف آئین نامه مخصوص تشکیلات کل نظمیہ مملکتی ابهای بلیط های خود را از يك تومان بدو برابر قیمت، یعنی بدو تومان ترقی داده و از هیچ آئین نامه و آئین نامه نویسی ترس و راهمه ندارد

گویا پشت آقای صاحب سینمای پلاس که با فیلم های مزخرف خود سرمارا به سرسام انداخته است به کوه «احد» بند است که چنین دو اسبه می تازد

اینهم نتیجه آئین نامه ها و دستورات اداره کل شهربانی ؟

که از زندگی بیزار شدم - يك عالمه گریه کردم - دوستم بدیدار من آمد - هرچه پرسید چرا گریه میکنی جوابی نپاودام .

اوه انسان در مرك عزيزترين كسان خود گريه نميكند ؟ چه کسی از ایران عزیزتر ؟ سه شنبه ۲۵ شهریور

رضا شاه کورش را گم کرد - ولا يتمد بجای او نشست - توده ملت نیسی شاد و نیسی غمگین و افسرده اند میگویند باید مطبوعات سانسور نشود قلم آزاد گردد - اموال شاه سابق بملت بخشیده شود .

آری هر مالی که از دزدی بگیرند بصاحب اصلش بر میگردداند .

چهارشنبه ۲۶ شهریور

شاه جدید - محمد رضا پهلوی - برای ادای مراسم سوگند به مجلس میرفت - منم جزو تماشاچیان بودم ا يك صدای غیبی در گوش من فریاد می زد :

ایران • • يك قدم تازه می برمیدارد بپالو یا به عقب ؟ ماوم نیست ؟ پنجشنبه ۲۷ شهریور

- شکست بود ؟
- نه !
- ضعف بود ؟
- نه !
- بدبختی بود ؟
- نه !
- شکست بود ؟
- نه !
- ننگ بود - ننگ تاریخی بود - ننگ سیاه بود !

دیگتاتور کو چولو

باز گشتند !

باز عده زیادی از محصلین اعزامی به ترکیه بارنج و اندوه طاقت فرسائی برگشتند ، گویا جوانان ما از مهمان نوازی ؛ ترکیه دل پر دردی دارند: میگویند سوار کره خر شدن يك عیب و پیاده شدن از آن دو عیب دارد - در مثل مناقشه نیست - رفتن محصلین ایرانی به ترکیه يك ننگ داشت ، و برگشتن آنها دوتنگ در جابجه دارد :

اینطور نیست ؟

میدهی برای من خوراك جوچه دو ماهه که خروس باشد درست کنند و زود بیاورند کدخدا میگوید قربان الان فصل جوچه نیست .

خیر من نمیفهمم برای اینکه از خطا های تو صرف نظر کنم بایستی پیدا کرده و درست بنمائی .

هرچه کدخدا اصرار می نماید مفید واقع نمیشود تا بالاخره آقای مامور تفنگ را برداشته نگاهی بحیاط کرده و خروسی را که روی دیوار میرود هدف قرار میدهد و پس از آنکه شکار را فاتحانه صید میکند دستور می دهد که بخته و بعدمت بیاورند شب فرا میرسد از کدخدا می پرسد که جای مرا کجا انداخته ای کدخدا جواب میدهد قربان دم در توی حیاط توی اطاق روی ایوان روی پشت بام بالاخره هر کجا میل شما است .

یکی از مامورین کهنه کار که در فن تلکه کردن مدت ها زحمت کشیده و بر فستور در این کار شده بود وارد دهی میشود .

بنا بر رسم آنوقت وارد منزل کدخدا شده . (ناگفته نماند همانقدر که مامورین در کار خود استاد بودند گاهی بعضی از کدخدا های استاد نیز پیدا میشد که دست کمی از مامورین نداشتند) مامور هرچه فکر میکند بهانه ای پیدا کرده که شاید بتواند پولی تلکه کند فکرش بجایی نمی رسد موقع نهار وقتی که سفره از انواع خوراکیهای دهاتی چیده میشود مامور مزبور نگاهی از روی کنجکاری به آنها نمود اشاره بیکی از آنها نمود میرسد کدخدا این چیست کدخدا جواب میدهد قربان نیرو است مامور قدری فکر کرده اغما را تو میبخشد بکمرتبه مثل فرزه از جا چستن نموده میگوید مردیکه پدر سوخته چرا برای من نیرو درست کردی ای جسارت را به پایه ای رسانده ای که عوض تمام رو نیرو برای من درست می کنی .

باشد تا حقت را کف دستت بگذارم تا بتو بفهمانم من اهل نیرو نیستم با هزار قربان صدقه کدخدا در حالی که يك اسکناس پنجاه ریالی در کف دستش میگذارد خیر قربان عصبانی نشوید عیبی ندارد به بخشید این مرتبه برای شما تمام رو درست خواهم کرد .

پس از چند دقیقه ای که غصبات ساختگی بر طرف میشود کدخدا را احضار کرده میگوید الساعه دستور

باز گشت از امریکا

رئیس بانک ملی ایران

چه کرده است ؟ !

رئیس بانک ملی ایران به امریکا رفت و معلوم نشد علت اصلی این مسافرت او چه بود ؟ و برای چه کاری این مسافرت طولانی را نمود ؟

از قراریکه در افواه شایع است ایشان بر علیه دکتر میاسوی دست به اقداماتی زده اند و نامه ای را که برای رئیس جمهوری امریکا برده اند مورد قبول واقع نشده است .

بدیهی است ما به عقاید و نظریه شخصی کسی کاری نداریم ولی آنچه مسلم است رئیس بانک ملی نماینده رسمی ایران بودند و در آنجا نباید نظریه شخصی خود را بکار برند !

امید داریم در شماره آینده بتوانیم اطلاعات جامع خود را در این زمینه از نظر خوانندگان عزیز بگذرانیم .

اخبار دم و کراسی

در انتصابات اتاق بازرگانی که هفته پیش در جریان بود عمال نیک پور کارمندان دولت را در کامیون ریخته و بنام بازرگانان رای میدادند

و کیل انزلی و طبیب سابق شاهپور علیرضا دوتفر کودک جعفر کاتوزیان را بس از گرفتن حق ویزیت گزافی بدیارمرک فرستاد، اینست نمونه شاهکار های آقایان حامی قلابی رنجبران و قایمی که چندی قبل با عدد نحس «هفده» در شاهرود اتفاق افتاد بار دیگر نشان داد که بعضی از عمال شهربانی از چه نوع قماش هستند

گشایش دبیرستانهای پایتخت نزدیک است ولی هنوز وزارت فرهنگ خراب شده ما نتوانسته است تکلیف نهمد نفر دانش آموز بدبخت را معلوم کند موسم حج رسید ، مردم از ترس این سعود کردن زن نمیتوانند مراسم دینی خود را بجا آورند بالاخره قضیه طالب یزدی ناکام هم سنبل گردید یعنی در حقیقت آبروی هرچه ایرانی و ایران درست است از بین رفت

آقای مامور قدری فکر کرده خوب روی پشت بام میضوایم . پس از ساعتی آقا برای خواب بالا تشریف میبرند کدخدا برای آنکه به آقای مامور بدنگذارتند یکتفر را مامور میکند که برای ایشان قصبه بگوید تا خوابشان ببرد .

موقتی که آقای مامور در رختخواب دراز کشیده و به عالم بالا فکر میکرد ناگهان از یارو می پرسد رفیق این خط سفید چیست که در آسمان کشیده شده آن مرد جواب میدهد قربان آن راه مکه است که حاجی ها در مواقع سفر از روی آن حرکت مینمایند دو مرتبه آقای مامور عصبانی شده و داد فریاد میزند که آن کدخدای پدر سوخته فکر نکرد که جای مرا زیر این راه انداخت که شترها در موقع حرکت بشکل انداخته و بسر من بریزد غیر ممکن قطعا کدخدای بی تربیت خیالی داشته .

باری آتش صبح میرسد موقتی که آقای مامور با سلام و صلوات برام میافتد به کدخدا میگوید خوب آن پول فتنك دولت که حرام شده چه میشود .

کدخدا میگوید قربان سرکار خودتان شکار کردید تقصیر ما چیست خیر من نمی توانم جواب دولت را بدهم بایستی پول فتنك را بدهید من که نمی توانم برای خاطر شما از جیب هم خرج بشامم بالاخره با این وضعیت ماموریت بیست و چهار ساعته آقای مامور صالح به پایان میرسد - هیر حسین شاطفی

تلفن مختاری!

در دوره مشعشع دیکتاتوری پنا بدستور حضرت اجل، تیمسار معظم، مختاری بزرگ، اداره سیاسی دستگاه تلفنی بکار گذارده بود که نمره های اشغاس مورد سوءظن را تحت کنترل قرار میداد و هیچ بیچاره‌ای از ترس این سانسور «گشتاپو» مانند عمال دیکتاتوری قادر نبود که حتی بانگن هم درد دل‌های خود را بیرون بریزد، امروز که او در اطاقهای راحت و مبله خود بریش این آزادی می‌خندد معلوم نیست یکی از هزاران یادگار او چه خدمت عظیمی ابداع کرده و شمشیر و زنده دل ایران انجام میدهد، آیا باز هم مردم تحت کنترل مستقیم اداره شهربانی هستند؛ یا این دستگاه مرموز هم با مختاری کورش را گم کرده است؟!

گروه رزمنده

دیوانه از خدا بی‌خبری که شهرت چون او از نری تا به تریا رسیده تازگی دست به اقدامات سیاسی زده و گروه‌زوار در رفته می‌بنام «گروه رزمنده» درست کرده تا بدین وسیله دشمنان بی‌شمار و بی‌دین «ا» خود را از بین ببرد ما امید داریم این گروه رزمنده تا کتون چه رزمی در میدان کارزار ایران خراب شده نموده اند ولی از خدا خواهیم که در رزم‌های رستمانه خود مجبور به تمویض شلوار نشوند و آبروی ما را جالوی دوست و دشمن حفظ فرمایند

سزاوار دار!

نانی که نه در مقابل کار بود هرگز نخورم که خوردنش عار بود هر کس که زرنج خلق راحت طلبد البته سزاوار سردار بود

از : لاله

کفن گلگون!



خواب دیدم که بسوی مرگم می‌برند - می‌برند تا بکنانه میهن پرستی بیجان کنند و آتش قلبم را خاموش سازند . من زیر لب دعا می‌خواندم و می‌بندم را بخدا می‌سپردم - این میهنی که جوانی را نثار راهش کردم - این گل عزیزی که در بای بوت‌اش از جفای باغبانان اشکها ریختم - این مادر پیری که مرا با اشک و خون پرورش داد و با خون و اشک بخدا می‌سپرد . مادرم دست بسر میکوفت کسه وای یکتا پسرم . . . پدرم نمره میکشید که زنده باد ایران .

من بسوی ابدیت می‌رفتم - قلبم دیگر کار نمی‌کرد اما چشم چه خوب میدید - میدیدم خدا بفرشتگان فرمان میدهد که تا کنار افق باستقبال روح من آیند و کفن گلگون مرا نیز از کور با آسمان برند . در یک آن از خزانه لاهوت گردونه مجلی آوردند - من نیز رفته رفته بیجان گشتم - دست و پایم سنگین شد - سرم در کنار غلطید و روحم آزاد گشت .

فرشتگان هلهله کردند و سرود گویان روح مرا بکالسهک برنشانند - عرابه روح براه افتاد - میرفت و مادرم فریاد میکشید که وای یکتا پسرم ، پدرم نمره میزد که زنده باد ایران !

...

سحرگاه بود ، نخستین سحر بعد از من . . . مادرم تا بدانگاه نرفته بود - تنها بر سر توده خاک سردی که زیر آن جسم بیجان و نمش من قرار داشت نشسته - خون از دو دیده ریخته - ضجه کرده بود که وای بر من - وای بر من . در آن حال فرشتگان چندی پدید آمدند و کفن گلگون مرا برکنار افق آویختند - خون من بر کفن نوشته بود :

خدا ایران و فدائیان را در پناه خود دارد !

.....

مادرم خاموش شده بود ، اما پدرم هنوز نمره از جگر میکشید که زنده باد ایران !

«لاهوئی»

حق زندگی

دل‌برخیز و استقبال کن دلداری می‌آید
دگر اندیشه از اغیار منما ، بار می‌آید
کسی کاند سر منبر کند تکفیر مزدوران
بحکم انقلاب آخر ، بروی دار می‌آید
بدون شبهه محصول قوای کارگر باشد
زهر جای جهان جنسی بهر بازار می‌آید
هر آنکس کار نماید، چه حق زندگی دارد،
چو یکسر لازمات زندگی از کار می‌آید
پنای ظلم و استبداد را زیر و زبر کردن
ز دست مردمان بردل و پا دار می‌آید
بصیلت خلق را خردن و افسار بنودن
فقط از خرقة و عمامه و زنار می‌آید
ز خون خلق خوردن نان و خود را با شرف خواندن
همین از دست اهل مسجد و دربار می‌آید
در ایران دختر نه‌ساله را شوهر فرستادن
فقط از عهد آخوند بد کردار می‌آید
«سرت بر باد خواهد رفت از این گفتار لاهوئی»
«حذر کن بوی خون زمین طبع آتشبار می‌آید»

مرحوم اداره تبلیغات

دوباره میخواهد زنده شود

مجلس شورای ملی وجود اداره تبلیغات را مخالف مصالح ملت و مملکت دانسته و با تمام قوا برای برهم زدن نقشه ایادی ارتجاع کوشش خواهند کرد: خبردار..

ما با نهایت شدت اولیای دولت را متوجه تحریکات مرتجعین نموده و متذکر میشویم که جامعه مطبوعات و

داده‌اند میل مبارکشان بر این قرار گرفته که در رأس اداره مرحوم مقور قرار گیرند..

باز هم عوامل ارتجاع و عمال دیکتاتوری میخواهند اداره مرحومه تبلیغات را زنده کنند و در صدد تشکیل مجدد آن میباشند میگویند بعضی عناصر واغورده که امتحان بی ایقانی خود را

تقسیم روزه خورها

باعث بدبختی!

مناسب اجناس ضروری را تهیه مینماید
 یادگان داران ارزان خریده و ارزان
 میفروشند (گرچه آنها هم کمتر از بار
 فروشها نیستند) زیرا از وقتی صیفی
 کارید جنس طالب ندارد ناچار است
 بهر قیمتی که شده بفروشد آیا تصور
 نمیکنید اگر بقیمت خوب فروش نرفت
 میبزند ترشی و مربا میسازند باور کنید
 با این وفور میوه هنوز صدی ۶۰ اهالی
 آرزوی خوردن انگور را دارند و قادر
 به خرید کیلویی ۱۵ ریال نیستند سایر
 مایحتاج نیز همین حال را دارد.

رسیدیم به درخواستکاران یادالان
 شرعی این جماعت برای اینکه دمبل
 دمبوره انداخته چند سیر شیرینی زهر
 مار کنند با صنار سه شاهی گیرشان
 بیاید بجلد دخترها و پسران یا کسان
 آنها افتاده مثل قرقره جادو در میخوانند
 تا یک یا چند فامیل را بهر باره بدبختی وی
 چاره گوی سوق دهند البته هر کسی در
 فامیل یا میان دوستان خود نتیجه اقدام
 این مغشوق بست فطرت را دیده یا شنیده
 است لازم بشرح و بیان بیش از این نیست
 همینقدر بقول نویسنده کتاب امیر
 ارسلون نومدار بزینهار و بزینهار کور
 کورانه بدون تمیق کامل گول این
 اشخاص را نخورید و او از نزدیک
 ترین فامیلهما باشد زیرا این معامله را
 کردم و زبان بردم و چاره ای جز سوختن
 ولعت فرستادن بجان باعث (رابطه)
 که از فامیل نزدیکم بوده تا آخر عمرم
 ندارم.

از سه کس باشد ملت در خورش
 سفته باز و خواستگار و بار فروش ع

سه صنف شریف همیشه اسباب گرونی
 و احتکار و گرفتاری خانواده هارافراهم
 میسازند اگر باور نمیکشید کمی دقت
 فرمائید
 دلال که صبح چائی و نان را زهر
 مار کرد پاشته گیومه را کشیده تمام سوراخ
 سینه های تجار تخانه و شرکتها وارد شده
 شروع بسفته بازی میکنند البته برای
 آقای حاج محنتگر چه بهتر از این است
 که بدون زحمت کالای خود را بفروشد
 آقای دلال تا شب که بخانه خراب خود
 برگردد یک جنسی را که معلوم نیست
 در کدام جهنم دره است لا اقل با بیست
 نفر دست بدست کرده و حال آنکه نه
 جنسی تحویل شده و نه پولی تسلیم فقط
 هر یک از طرفین معامله مبتلی بروی
 قیمت کشیده اند اگر دلال وسفته باز و
 تجار جنس خود را بازاریخته در دسترس
 عموم قرار دهند احتکار ارزش خود
 را بکلی اذ دست میدهد.

اما بار فروش - اگر این جنس
 شریف که هیچ معلوم نیست چه صیفه
 است (اسم حقیقی اینها قطاع الیادین
 مانند قطاع الطریق است) برای
 استفاده خودشان تره بار و غیره را بدست دوم
 با قیمت گرانی نفروخته و بزرگهای شهرداری
 لب خند زنند مسلما این گرانی میوه و
 حبوبات از بین می رود و دست همه
 مخصوصاً فقرا وضعفا بدامان همه چیز
 میرسد زیرا سبزی کاران دولاب یا
 صیفی کاران و دامین محصول خود را
 ناچار میشدند به مرش فروش بگذارند اگر
 بار فروشها برای آنها مزدوری نکنند
 هر کس خودش دست دوم شده بقیمت

ز سبزیها و ترشیا حذر کن
 سه روز از میوه ها قطع نظر کن
 اگر خواهی که فارغ گرددت جان
 سر سفره مزین لب برفسنجان
 دواهایی که دادم بر تو کافی است
 تو را این نسخه امروزه شفای است
 بدستور العمل بنمای رفتار
 بپرا این نسخه را در پیش عطار
 چه دکتر کرد از بستر کناره
 نماید نسخه را فوالفور پاره
 بصد و جدو شمع از جای خیزد
 همی با نوکر و کلفت ستیزد
 که زود از بهر من چینی بیارید
 از آن نانهای حلوائی بیارید
 ساورا را حضور من بپوش آر
 مرا از چائی روسی بپوش آر
 دو سیخ از آن کباب گوشت آهو
 سه سیخ از کبابهای چاق و تپه و
 مین این گردن بمن و مریم
 بروح خات خان من مریم

بکف گیرد سرعت آفتابه
 رود در خلوتی یا در خرابه
 خورد آن نان کوکورا بتمجیل
 بنوشد آب نیکو را بتمجیل
 چو بیرون آید از خلوت بشادی
 شود نا که دچار ملا هادی
 از او ملا بپرسد ای برادر
 کجا بودی که لپهات شده تر
 کجا بودی دهانت را به بینم
 دهان بگشا زبانت را به بینم
 اگر تو روزه خندان چرائی
 حریف مجلس رندان چرائی
 اگر تو روزه کورنک زردت
 اگر تو روزه کو آه سردت
 یقین دارم که رفتی روزه خوردی
 برسم عادت هر روزه خوردی
 چهارم دست تن پروانند
 که مخصوصا در این مه ناتوانند
 بگویند من علیم با تن ساق
 شد از ضعف مرض طاقت بن طاق
 کسان او سرعت رهسپارند
 همان فضر الاطبا را بیارند
 طیب آید به بیند نبض او را
 نماید پاره پاره قبض او را
 بزیر گوش او گویند نهانی
 تو را احوال خوبست ای فلانی
 تو را نه هلتی باشد نه دردی
 برای روزه خوردن حیله کردی
 بدکتر گویند او بادیده ترس
 به بین دکتر شده جایم به بستر
 به بین دکتر چسان رویم شده زرد
 دلم از زور بی جانی کند درد
 به بین دکتر چسان رنگم بریده
 ددغم گویند تپه کشیده
 به بین دکتر که عرضم بی علاف است
 مقام و منزلت زیر لعاف است
 علیم من علیم من علیم
 ترحم کن بن دکتر دخیلم
 دخیلم بر تو ای فضر الاطبا
 فوائی مرحمت کن بهر احیاء
 پس آنکه دکتر از روی محبت
 بدو گویند بشور امروز شربت
 دوائی تو هلیله است و بلبله
 گل سرخ و سفید شنبلیله
 اگر خواهی که این گردی از باد
 بشورش من قرمباد و زرمباد
 همه درد تو پیش بنده فاش است
 غذای تو فقط امروزه آش است
 بیندازی میان آش جوچه
 به شپها ترچلو در لاش جوچه

الا ای نور چشمان تر من
 بیا بنشین زمانی در بر من
 بگویم از برای روزه داران
 ز حالات عموم روزه خواران
 یکا یک بشمرم احوالشان را
 در این ماه مبارک حالشان را
 عموم روزه خورها پنج قسمند
 یکا یک صاحب القاب و اسمند
 نخستین عاجز کردن کلفت است
 که دایم در خیال مال مفت است
 اگر گویند بوی آخوند مفتی
 مشهور روزه باین کردن کلفتی
 بگویند همچو تیغ را جرم من
 به این کردن کلفتی عاجزم من
 دویم تا ظهر میماند گرسنه
 نماز ظهر میخواند گرسنه
 صلات ظهر از تحریک شیطان
 خورد او روزه خود را به پنهان
 سوم تا وقت مغرب روزه گیرد
 ولیکن روزه را با زوزه گیرد
 دو ساعت مانده تا افطار ناگاه
 زند الجوع و از دل بر کشد آه
 رود چون گربه در دربار مطبخ
 نهاد سر بر درو دیوار مطبخ
 دلش چون دیک در مطبخ زند جوش
 شود از بوی نمنا داغ مدهوش
 ز عطر قرمه سبزی مست گردد
 به کوکوعاشق و همدست گردد
 ز بوی کشک بادنجان عالی
 شود هر ساعتی عالی بعالی
 پس آنکه بادود عذر و بهانه
 بدزد نان و کوکو محرماتنه

آگهی

۱ - چون همه روز عده ای از
 خواست کنندگان برق بشهرداری
 بران مراجعه می نمایند و انجام تقاضای
 ای ایشان فعلا برای شهرداری تهران
 اسطه عدم نیروی کافی مقدور نیست
 بن وسیله عموم ساکنین محترم شهر
 ران اعلام میشود که بدون استثناء
 مراجعه و در خواست برق خودداری
 نمایند زیرا متاسفانه نتواند تقاضای
 ضای آنها را اجابت نماید.
 ۲ - چون شهرداری تهران بعد
 از کارمند اداری دارد بنابراین این
 استخدام کارمند جدید معدوم و از
 خواست کنندگان شغل خواهشمند
 ت مراجعه فرمائید.
 شهرداری تهران ۶۷۲

شمال نسیم

صاحب امتیاز مدیر و سردبیر
حریه جان ساعی

آی پگری دارن؟



که:
جوانی بادیدن يك ليختند ملیح جنس
لطیف پرروئی کرده جلو برود و در
عوض کشیده جانانه ای میل نماید
آدم بر طبعی مطلع شود که بول
هنگفتی باو رسیده و بس موضوع کاملاً
دروغ از آب در بیاید
غرب او قلی پاچه ورمالیده می در
خواب خانمی را هم صحبت خود به بیند
و هنگام بیداری بالشی در بشل داشته باشد
به زن مادر مرده می بگویند که فروش
گاه دولتی سهمیه پارچه را زیاد کرده
و هنگام مراجعه از سهمیه اول نیز کمتر
در یافت کند

مردی خیریکی رهائی از بستگان خود را
از زندان بشنود و بس از این درو آن در زدن
قراوان بفهمد که يك نفر دیگر از
نزدیک ترین خویشان او را هم بازداشت
کرده اند
منتظر الو کاله ای به بیند که همه
آراء بنام او بصندوق می رود و بنام دیگری
بیرون می آید
«پگری این از همه زیادتر است
»شبیلا»

تهران مصور

دهقان عزیز:

پانزدهمین سال خدمتگاری
روزنامه حقگو و با شهامت تهران
مصور را با قلی لبریز از صفا و صمیمیت
په تو تبریک میگوئیم و امیدواریم
کارکنان روزنامه وزین تو بتوانند بزرگ
ترین قدم را در راه آزادی و مبارزه
با عوامل بلید ارتجاع بردارند ...

شماره ۴ ریال

جای اداره خیابان رفاهی
شماره تلفن ۶۶۶۶
بهای اشراك
سالانه ۲۵۰
ششماه ۱۵۰

قهرمان قهرمانان

نویسنده باشهامت نسیم شمال

مرتضی بنائی

قهرمان شیرجه مرد امروز شدو
قهرمان شیرجه کشور را با تفاوت
پانزده امتیاز مغلوب کرد!



مرتضی بنائی قهرمان دلاور ما روز پنجشنبه در مسابقه شیرجه
مرد امروز یکی از بزرگترین افتخارات را نصیب ورزشکاران و عالم
مطبوعات نمود
او که قهرمان قهرمانان شناخته میشود، او که در کلیه ورزش
های جدید گوی سبقت را برده است، او که يك ورزشکار و يك نویسنده
بی مانند بشمار میرود: قهرمان شیرجه کشور را با پانزده امتیاز مغلوب ساخت
و نام بر افتخار قهرمانی قهرمانان را برای خود فراهم آورد
ما شیگی خوشوقتیم که در يك مسابقه ملی مطبوعاتی یکی از
نویسندگان وزیده نسیم شمال توانست جایزه اول آنرا بر باید ما این
موفقیت را با آقای مرتضی بنائی تبریک میگوئیم

اقای رئیس شهر داری

لوجه کنید



اطاقی که در کوچه بدیع الممالک
در وسط جاده ساخته شده و بتصدیق
مهندس فنی برزن دو در شرف خرابی
و هر آن خطر جانی دارد هنوز با بر
جا مانده و صاحبش را مجبور بتخریب
نمی نمایند ...

گویا زیر کاسه نیم کاسه ای
وجود دارد و مردم نسبت بمیلیات شهر
داری مظنون و مشکوک شده اند،
شما که باصطلاح خود تان خیال
خدمتگزاری و اصلاح امور شهرداری
را دارید چرا دستور نمیدهید که برزن
مربوطه قضیه فوق را تعقیب نماید
آیا آنها هم ذهن شمارا مشوب نموده اند
در انتظار اقدامات شما هستیم ...

نادانی شیخ

شیخا! بدی خلق تواز نادانست

مقصود توا وزن همه شهوت رانیست
صد فایده جز آنکه تودانی دارد
تو وحشی و این مسئله ای انسانیست

زالوهای مشهد

چگونه خون اهالی بیگناه را میمکند



بزرگترین خیانتهای سده عصر بدکار و فاسد با مدارک کامل
از شماره آینده به چاپ خواهد رسید

کارگر!

بینوا کارگر بیچاره!
که برون رفته زدستش چاره
زحمت و رنج و مشقت دارد
سوز دل دارد و زحمت دارد
دل او پر ز غم و درد بود
رنك رخساره او زرد بود
قدر او در همه جا کم باشد
مزد او، غصه و ماتم باشد
از سحر تابش او کار کند
روز خود از غم دل تار کند
شب چو در خانه رود محزون است
دلش از گردش گردون خون است
کس نباشد که شود حامی او
لحظه ای هدم نا کاسی او
روز و شب خونچکرو در برداست
چرا که نامش بچپان کارگراست
ایوب قلبی زاده مقدم

لیدر!

از زحمت و رنجبر یکی تاجر شد
آن خان شد و این يك دگری آمر شد
القصه: باین خوان همه کس حاضر شد
آن نیز که دیر آمده بد لیدر شد